روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: تهران: میدان فاطمی، خیابان بهرام‌مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۶۲۷۰ • نمابر: ۸۸۹۲۵۴۶۷
تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۱۹ • تلفن امور آگهی‌های شهرستان‌ها: ۷-۴۴۰۱۹۸۰۵ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸
توزیع: شرکت‌پیام‌رسان سبز تلفن: ۰۹۳۸۵۲۲۱۰۱۶ • چاپ: صمیم

روزنامه شرق

دوشنبه ۲۴ آذر ۱۴۰۴ • ۲۴ جمادی‌الثانی ۱۴۴۷ • ۱۵ دسامبر ۲۰۲۵ • سال بیست‌ودوم • شماره ۵۲۸۰ • ۱۲ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۱:۵۹ • اذان مغرب ۱۷:۱۲ • اذان صبح فردا ۵:۳۷ • طلوع آفتاب ۷:۰۷

با آتش‌سوزی «سینما ایران»، یکی از قدیمی‌ترین سالن‌های نمایش پایتخت، خیابان لاله‌زار بار دیگر به کانون توجه بازگشت؛ سینما ایران که فعالیتش از دهه ۱۳۰۰ آغاز شد و در سال ۱۳۷۰ به‌دلیل فرسودگی تعطیل شد، این‌بار در آتش سوخت. سینمایی که با وجود وعده‌های حفظ و جلوگیری از تخریب، اکنون عملا میان خاکستر و ویرانی، به نمادی از افول سینماهای لاله‌زار تبدیل شده است. عکس: علیرضا صوت اکبر، ایسنا

instagram:sharghdaily1 twitter:sharghdaily youtube:sharghdaily Telegram:SharghDaily aparat:tasvirshargh www.sharghdaily.com

نظرخوانی

حاشیه‌نگاری بر یک عکس

میلاد اکبری

با دیدن عکس دکتر پزشکیان، رئیس‌جمهور، در حضور پوتین دلم به درد آمد. چند سالی است که فضای مجازی پر از حاشیه‌نگاری‌هایی درباره دخالت روسیه در امور داخلی کشور ما و اینکه آنچه دیپلماسی خارجی ما را شکل می‌دهد، در راستای منافع روسیه است. این موضوع بعد از جنگ در اوکراین شدت گرفت و با شدت و ضعف‌هایی در مواقع بحرانی به شکل دلفینی آشکار و پنهان می‌شد. به طور نمونه در جنگ ۱۲روزه، سیل انتقادها به روسیه و اینکه هیچ اقدام مهمی و حتی همراهی نظامی در جنگ اسرائیل نکرد و اینکه در ماجراهایی در مقابل منافع ما ایستاد، نمونه‌هایی از آن است. اما امروز چاپ این عکس از زوایایی قابل بحث است.

اول: اینکه هیچ رئیس کشوری نباید این‌چنین در مقابل یک رئیس دیگر حتی بزرگ‌ترین رهبران دنیا قلم به دست بگیرد، حتی اگر قصد پاسخ‌گویی داشته باشد مطالبی را بنویسد.

دوم: انتشار این عکس از سوی روابط‌عمومی پاستور یا کرملین یا هر رسانه دیگر نوعی ترور تصویری است. می‌شد افراد حاضر در جلسه از سوی دفتر رئیس‌جمهوری با درایت جلوی انتشار چنین عکس‌هایی را بگیرند یا در صورت صحت‌نداشتن، آن را تکذیب کنند. فراموش نکنیم که هنوز نحوه راه‌رفتن رئیس‌جمهور یا بیان برخی مطالب در سخنرانی‌های ایشان از سوی خیلی از محافل توجیه‌پذیر نیست و این موارد می‌تواند پرونده تشریفات یا حوزه رئیس‌جمهوری را با سؤال‌های جدی مواجه کند.

پزشکان و زیرمیزی

بابک زمانی
نورولوژیست

یک بار دیگر اصطلاح «زیرمیزی» بر سر زبان‌ها افتاده و همه از آن صحبت می‌کنند. شاید بیرون‌آوردن این موضوع از سایه به روشنایی و نزدیک‌کردن ظاهر رسمی به واقعیت موجود، بتواند به حل برخی از مشکلات کلیدی سلامت کمک کند. هدف این یادداشت همین است. واقعا «زیرمیزی» به چه معناست؟ آیا اگر پزشکی که برای خدمات خود در سیستم خصوصی نرخی تعیین کند، زیرمیزی گرفته؟ آیا عرصه عمومی و روشنفکران، تعرفه‌های دستوری فعلی، حتی برای بیمارستان و مطب خصوصی را کافی می‌دانند که این کار را زیرمیزی -یعنی نوعی خلاف- می‌نامند؟ دراین‌صورت وقتی هر رقمی بیش از تعرفه غیرواقعی مثلا تنها دو برابر سه میلیون تومان تعرفه دستوری آپاندیسیت در بخش خصوصی درخواست شود، با اینکه ۱۰ برابر یا ۲۰، ۳۰ برابر آن درخواست شود، تفاوتی وجود ندارد؟ آیا خلاف را هم می‌توان طبقه‌بندی کرد؟ آیا عرصه عمومی واقعا تصور می‌کند سه میلیون تومان برای جراحی یک آپاندیسیت برای پزشکی که هیچ حقوق و تسهیلات دولتی ندارد و اندوخته خود را خرج خرید مطب یا سهام بیمارستانی کرده که هیچ سود سهام ندارد (و در هر سرمایه‌گذاری دیگری می‌توانست حداقل با تورم مقابله کند) عادلانه است؟ مبلغی که الان تنها برای یک ناهار دونفره در یک رستوران نه‌چندان گران قیمت کفایت می‌کند. اگر طبیبی در سیستم دولتی هم مبلغی اضافه درخواست کند، نامش همان زیرمیزی است؟ او براساس یک قرارداد استخدامی قرار بوده طبق تعرفه‌های دولتی کار کند. در آنجا البته طبیب در مواجهه با بیمارانی که انتخاب دیگری ندارند، مسئولیت اخلاقی بیشتری دارد و شاید «زیرمیزی» معنای بیشتری پیدا کند اما در آنجا هم مسئله اصلی تعرفه‌های غیرواقعی و پرداخت‌نشدن حقوقی کافی است که باید بر مبنای تعرفه‌های واقعی محاسبه شوند. در فضای تیره‌ای که کلمه «زیرمیزی» می‌آفریند، نه‌تنها این تفاوت‌ها، بلکه بسیاری نکات دیگر مخدوش و از نظرها محو می‌شوند، چگونه می‌توان دریافت که طبیب ضرورت عمل را به‌درستی ارزیابی کرده یا نه؟ آیا عمل با دقت و با کیفیت انجام شده؟ آیا طبیب صادقانه تمام توان خود را به کار گرفته؟ آیا طبیب توان پرداخت بیمار را در نظر گرفته؟ در فضای تاریک، مه‌آلود و انکارشده هیچ چیز معلوم نیست و هر چیز ممکن است. وقتی هر مبلغی بیش از تعرفه میکروسکوپی خلاف باشد، ادامه کار جز از طریق خلاف امکان‌پذیر است؟ آیا درمان بیمار به بهترین نحو با دریافتی بیش از تعرفه مصوب اما با در نظر گرفتن توان مالی بیمار اخلاقی‌تر است یا از زیر آن دررفتن و وارد این مقوله‌ها نشدن؟ آیا سیستم تنها مشوق ابتدال از یک سو و خلاف از سوی دیگر است؟ در فضای روشن هرجا قاعده‌ای برای کنترل دریافت‌های پزشکان با احترام به حق آنها در قیمت‌گذاری بر خدمات‌شان وجود دارد. در برخی کشورها پزشکان یک تخصص، با توافق با هم در هر شهر یک صندوق مشترک تأسیس می‌کنند که هر سال میانگینی از درآمد پزشکان را محاسبه کرده، مازاد آن را به صندوق واریز می‌کنند. در برخی کشورها که همه دریافت‌ها روشن است، ارزشمند است، اما شامل مالیات‌های تصاعدی هستند. در هر حال هیچ‌کس نمی‌تواند حق بیمار و طبیب را در قراری که پیش خود اما در عرصه عموم و در روشنایی می‌گذارند، زیر سؤال ببرد. در عمل بسته به عوامل مختلف یک حداقل و یک حداکثر برای دریافت‌ها تعیین می‌شود، نه به‌این‌دلیل که دولت مانع است، بلکه به دلیل مکانیسم‌های بازار مثل عرضه و تقاضا به‌علاوه نظارتی که دولت و بیمه‌ها و جامعه پزشکی باید بر کیفیت و نه بر کمیت اعمال کنند. درعین‌حال این مکانیسم‌ها باعث توزیع کار از پزشکان باسابقه و شناخته‌شده به پزشکان جوان می‌شود. سندیکاهای پزشکان تنها تعرفه حداقلی را تعیین می‌کنند که همه همکاران رعایت کنند. اما مهم‌ترین نکته در اهمیت تعرفه‌های بخش خصوصی آن است که موفقیت سیستم ارجاع و پزشک خانواده دولتی هم تنها در کنار یک طب خصوصی با تعرفه‌های واقعی امکان‌پذیر می‌شود. تنها در صورت وجود یک طب «خصوصی»، «مستقل» و «باکیفیت» است که سیستم ارجاع می‌تواند در رقابت با آن توانایی‌های خود را افزایش دهد، مردم را با استفاده از انگیزه اقتصادی به طور غیرمستقیم به سیستم ارجاع و پزشک خانواده سوق دهد و از نرخی که در سیستم خصوصی رواج یافته و به هیچ نحو دیگری قابل استحصال نیست، برای محاسبه دستمزدها و دیگر مخارج سیستم دولتی استفاده کند. دریافت‌های نجومی موجود را می‌توان برآمده از بازار سیاه نامید که تنها در قانون‌گذاری نابخردانه ممکن می‌شوند. مهم‌ترین راه مقابله با بازار سیاه هم به رسمیت شناختن خود بازار است! باید تأکید کرد که در کشور ما هم مثل هر جای دیگری تا پیش از انقلاب یک طب خصوصی مستقل وجود داشت و ذهنیت جامعه در آن زمان هم نه تعرفه دستوری دولتی، بلکه تعرفه‌ای برآمده از توافقات با سازمان نظام پزشکی بود. تفکرات انقلابی دهه‌های ۵۰ و ۶۰ که طب رایگان و همگانی را دنبال می‌کرد، به دنبال ایدئالی متعالی بود اما درک و روشی خشک و خام‌اندیشانه نهایتا باعث شد اساسا «طب خصوصی» از بنیان تهی شود. با نابودی سازمان نظام پزشکی در سال ۶۵ و استقرار سیستم دولتی متمرکز تعرفه‌گذاری در کشوری که تا مغز استخوان، قوانین سرمایه‌داری بر آن حکم می‌راند و با انکار مطلق مکانیسم‌های بازار، سیستم سلامت در کشور به قهقرا رفت. این جزیره به‌اصطلاح سوسیالیستی، آن‌هم به بدترین شکل آن، بقایا و مقاومت تفکراتی است که اوایل انقلاب می‌خواست خانه‌ها و هتل‌ها را مصادره و توزیع کند که در صورت ادامه، خانه و هتلی هم نمی‌ماند. نبود «طب خصوصی» به معنای واقعی در کشور ما موضوعی منحصربه‌فرد است که در هیچ‌جای دنیا امکان ندارد، مگر آنکه انقلابی آن‌قدر دگرگون‌کننده در آن رخ داده باشد. این نکات اساسی بدیهی هنوز یا درک نشده یا عامدانه به جهت تخریب، مورد تجاهل قرار می‌گیرند.

طنزخوانی

شوخی‌های نامتعارف دلار ۱۳۰ تومنی

آیدین سیارسریع

اگر بخواهم صادقانه با شما مخاطب عزیز صحبت کنم باید بگویم واقعا خبری نیست که ما با آن شوخی کنیم. در واقع در برهه‌ای از زمان قرار داریم که بیشتر از اینکه منِ طنزنویس با مسائل شوخی کنم، مسائل دارند با منِ طنزنویس شوخی می‌کنند. به‌طور مثال دلار دیگر از مرز شوخی کلامی عبور کرده و وارد کانال شوخی دستی شده. جالب اینجاست که کسی هم در این رابطه صحبت نمی‌کند. حالا نمی‌دانیم داستان دقیقا از چه قرار است. یا مسئولان خودشان هم کپ کرده‌اند از این قیمت دلار یا کلا سِر شده‌اند و گذاشته‌اند روی اتوپایلوت. ولی این حد از سکوت و انفعال هم جالب نیست. روی سخنم با مسئولان است، مخصوصا اقتصادی. پاشو مسئول! پاشو یک حرکتی بکن. حداقل مصاحبه کن بگو حباب است. بگو مقطعی است. جنبه روانی دارد. یک چیزی بگو که بفهمیم فراموشمان نکرده‌ای. اگر هم نمی‌خواهی چیزی بگویی، لااقل حواس ما را پرت کن. البته من که اعتقاد ندارم تو قبلا هم می‌خواستی حواس کسی را پرت کنی ولی برای دل آنهایی که ADHD و اختلال تمرکز دارند پاشو لااقل یک فیلم عروسی‌ای چیزی پخش کن. این دوی ماراتن کیش را الکی گنده‌اش کن. حالا نمی‌گویم خیلی هم اگزجره رفتار کنی. در همین حوزه اقتصاد لااقل مدنی‌زاده و فرزین را بنداز تو رینگ همدیگر را بزنند. سرگرمی اقتصادی ایجاد کن. این‌جوری که تو رفتار می‌کنی آدم حس می‌کند بودن و نبودن ما زیاد برایت فرقی ندارد. همه‌اش سرت توی گوشی است. سرد رفتار می‌کنی اخیرا. با ما صادق باش. پای مردم دیگری در میان است؟ ما دلت را زده‌ایم؟ مردم نجیب دیگر تایپت نیست؟ مردم وحشی دوست داری؟ واقعا من یکی دیگر توان ندارم ناز شما را بکشم. حساس هم هستید. زود ناراحت می‌شوید و آدم را به غلط‌کردن می‌اندازید. ولی باور کن من نیتم خیر است. خودم به درک، نگران شما شده‌ام که حالتان خوب است یا نه. اگر ما کاری کرده‌ایم که خاطر مبارکتان را مکدر کرده‌ایم بیایید بگویید یک‌جوری حلش می‌کنیم. اگر هم این‌طور نیست که بیایید بگویید مردم نگران نباشند. می‌فهمم، شرایط سختی است. مثلا آدم حال و روز آقای پزشکیان را می‌بیند واقعا ناراحت می‌شود. اول برای خودش بعد آقای پزشکیان. منظور اینکه متوجهم که شما هم هزارتا گرفتاری دارید ولی انصافا درست نیست وقتی دلار می‌رسد به ۱۳۰، تیتر اول همه خبرگزاری‌ها برکناری شهردار دزفول باشد. البته این نقد هم به من وارد است که یک عمر ما به مسئولان گفتیم حرف نزنید، کار کنید. حالا که برای یک بار کسی حرفی نمی‌زند، تو داری این‌جوری تحریک می‌کنی به حرف‌زدن! تو خودت از هر روز حرف‌زدن و ستون پرکردن چه خیری دیدی که بقیه را هم تشویق می‌کنی؟ پاسخ این است که من مریضم دوستان، شما توجه نکنید.

اتفاق‌خوانی

سینما ایران چگونه آتش گرفت؟

ایسنا: جلال ملکی در تشریح جزئیات این حادثه گفت: ساعت ۶:۵۶ صبح دیروز وقوع یک مورد آتش‌سوزی در یک سینمای متروکه واقع در خیابان لاله‌زار، نرسیده به خیابان جمهوری، به سامانه ۱۲۵ اعلام شد که بلافاصله پنج ایستگاه آتش‌نشانی به محل حادثه اعزام شدند. سخنگوی آتش‌نشانی افزود: محل آتش‌سوزی یک ساختمان قدیمی و متروکه دوطبقه و بزرگ بود که به‌طور کامل شعله‌ور شده بود. در اطراف این ساختمان، چند غرفه و انباری دوطبقه وجود داشت که آتش از دو سمت به آنها سرایت کرده بود. سقف این ساختمان‌ها از نوع شیروانی و دارای تیرهای چوبی بود که همین موضوع باعث گسترش سریع حریق شد. ملکی تأکید کرد: وسعت حریق حدود ۸۰۰ مترمربع از سقف سه ملک مجاور را در بر گرفته بود و خوشبختانه تا این لحظه این حادثه تلفات جانی نداشته است.

سفرخوانی

ممدانی؛ مهاجری مهاجرزاده

علی مرسلی

کامپالا، بزرگ‌ترین شهر اوگاندا، شهری است بر دامنه تپه‌های سبز و نزدیک دریاچه ویکتوریا؛ پرجنب‌وجوش، با بازارهایی شلوغ و زاغه‌هایی وسیع. در چند روز اقامت در این شهر دریافتم که حضور ارتش و پلیس بیشتر نمایشی است و نظم واقعی را نیروهای امنیتی خصوصی در محله‌ها و مغازه‌ها برقرار می‌کنند.

با آنکه در اوج همه‌گیری کووید ۱۹ بودیم و رئیس‌جمهور تانزانیا چند روز پیش از ورود ما بر اثر کرونا درگذشته بود، در اوگاندا نه از ماسک خبری بود، نه از فاصله‌گذاری و نگرانی درباره ویروس.

کامپالا زادگاه زهران ممدانی، شهردار جدید نیویورک است؛ سیاست‌مداری با پیشینه‌ای کم‌نظیر. او در سال ۱۹۹۰ در این شهر به دنیا آمد. پدرش، محمود ممدانی، از روشنفکران برجسته اوگاندایی با تبار هندی است و مادرش، میرا نایر، فیلم‌ساز مشهور هندی. به این ترتیب، زهران ممدانی در میانه سه جهان زاده شده است: آفریقا، هند و غرب.

اما ریشه‌های این تثلیث هویتی به قرن‌ها پیش بازمی‌گردد؛ به دوران استعمار بریتانیا، زمانی که هند هنوز مستعمره انگلستان بود و تقسیم آن به سه کشور هند، پاکستان و بنگلادش رخ نداده بود.

از نیمه قرن نوزدهم، امپراتوری بریتانیا بخش‌های بزرگی از آسیا و آفریقا را در اختیار داشت. هند -یا به تعبیر استعمارگران، «گوهر تاج امپراتوری»- نه‌فقط منبع ادویه و پارچه و نیروی نظامی، بلکه منبعی برای نیروی کار، کارمند و بازرگانان وفادار نیز محسوب می‌شد. بریتانیا برای گسترش راه‌آهن، تجارت و اداره مستعمرات، هزاران کارگر ،کارمند و صنعتگر هندی را از گجرات، پنجاب و بمبئی به شرق و جنوب آفریقا منتقل کرد.

این مهاجرت گسترده صرفا پروژه‌ای اقتصادی نبود. هدف آن، ایجاد ساختار اجتماعی تازه‌ای بود که جامعه را به سه طبقه تقسیم کند:

اروپاییانِ حاکم، هندیانِ بازرگان و بوروکرات، و آفریقاییانِ کارگر. در این نظم نابرابر، هندی‌ها میانجی میان استعمارگر و مردم بومی بودند؛ در تجارت و اداره نقش داشتند، اما از نگاه استعمار هرگز «خودی» محسوب نمی‌شدند.

این همان سیاست معروف «تفرقه بینداز و حکومت کن» بود که به بریتانیا امکان می‌داد بدون حضور نظامی گسترده، سلطه خود را حفظ کند.

با گذر زمان، جامعه‌ای پرتلاش و ثروتمند از هندی‌ها در شرق آفریقا شکل گرفت که ستون اقتصاد منطقه شد؛ اما همین نفوذ اقتصادی فاصله‌ای عمیق میان آنان و مردم بومی ایجاد کرد. پس از استقلال کشورها در دهه ۱۹۶۰، جایگاه هندی‌ها متزلزل شد و در اوگاندا، این تنش در سال ۱۹۷۲ به اوج رسید؛ زمانی که عیدی امین رهبر نظامی اوگاندا حدود ۸۰ هزار آسیایی، عمدتا هندی‌تبار را از کشور اخراج و اموالشان را مصادره کرد. با سقوط حکومت او و بازگشت ثبات، بسیاری از آنان دوباره به اوگاندا بازگشتند و در بازسازی اقتصاد نقش گرفتند، اما بسیاری دیگر هرگز برنگشتند.

هنوز هم در مقایسه با کنیا، حضور هندی‌تباران در اوگاندا کم‌رنگ‌تر است و نشانه‌های آن تبعید تاریخی در چهره شهر باقی مانده است.

در شرق آفریقا، رد حضور هندی‌ها همچنان در معماری، موسیقی و بازارها دیده می‌شود. آنان بیش از یک‌ونیم قرن است که در این سرزمین زندگی می‌کنند؛ مردمانی میان دو جهان، با ریشه در هند و خانه در آفریقا.

حتی گاندی، رهبر استقلال هند، هنگامی که در جوانی به آفریقای جنوبی رفت، در آغاز تنها برای دفاع از حقوق هندی‌ها فعالیت می‌کرد، نه سیاه‌پوستان.

اما تجربه تبعیض، او را بیدار کرد و آموخت که رنج، رنگ ندارد و بی‌عدالتی چهره‌ای مشترک میان همه انسان‌هاست.

حکایت هندی‌های شرق آفریقا، همچون زندگی گاندی، یادآور تناقض استعمار است؛ قدرتی که از رنج انسان‌ها زاده شد، اما در دل همان رنج، بذر آگاهی و رهایی را نیز کاشت.

زهران ممدانی، مهاجری مهاجرزاده با اجدادی مهاجر است؛ انسانی که از دل چند تبعید، مهاجرت و چندین وطن برخاسته است. شاید بتوان گفت او از بسیاری از آمریکاییان با اجداد اروپایی که در قاره‌ای تازه بر زمین‌های بومیان ساکن شدند، «مهاجرتر» است؛ و در همین معنا، از آنان «آمریکایی‌تر» نیز هست.